ذات یک پندار

انتقاد از ذات‌باوری اصلاح‌طلبان دینی در نمونه سروش

محمدرضا نیکفر

برگرفته از سایت اینترنتی اخبار روز

قسمت پایانی

سخن دینی و درباره دین

از علمی سخن‌گفتن درباره دین بسرای دینی نقطه خسران حاصل می‌شود. حال که چنین است تنها دین را در مقام تضاوت درباره دین قرار دهیم و دینی سخن‌گفتن درباره دین را با نظریه برنهشتهای سروش بسازانیم. این دینی‌ترین رویکرد ممکن است، آنچنانی‌که علمی سخن‌گفتن درباره دین غیردینی‌ترین و حتی دقیقتر بگوییم ضد دینی‌ترین رویکرد ممکن. دینی سخن‌گفتن درباره دین با نفس دین می‌خواند، چون بدینسان زبان دینی به صورت ابزرینان درمی‌آید و دین تنهاپه خود ابزار را می‌نهدکه درباره مفهومها و گزاره‌های دینی قضاوت‌کند.

دینی سخن‌گفتن درباره دین چیزی ممتراز با علمی سخن‌گفتن درباره علم نیست. سخن علمی بر امکان رجوع به ابزرینانی به تمام زبان متعارف و از آن راه واگشت به زیست‌جهان طبیعی و تاریخی انسان استوار است. انتزاعی‌ترین و دورازذهن‌ترین نظریه‌های علمی را می‌توان مشمول قاعده واگشت‌پذیری به ابزرینان متعارف دانست. یک وظیفه مهم فلسفه تبیین این واگشت‌پذیری و حرکت‌عکس آن است‌که فراگشت زیست‌جهان طبیعی و تاریخی‌به علم است.

دینی‌سخن‌گفتن درباره دین اما بر تصور حقی انحصاری‌برای دین در باوری درباره مفهومها و گزاره‌های دینی مبتنی است. در این نحوه سخن‌گویی مفهومهایی چون قداست و عرض در اصل جایی ندارند. این مفهومها تهاری یونانی دارند و یونانیت با نفس دین و نحوه انکشاف تاریخی دینی سازگار نیست. درست است‌که مسلمانان کوشیده‌اند بر مبنای منطق یونانی و درک یونانی از مرتبه‌مندی مفهومها اصول و فروع دین را تقریرکنند. اما اتفاقی بسین است و چیزی است‌که در کتابهای تفسیری رخ داده است. قرینه این اتفاق انتظام منطقی دادن به دستور زبان عربی بود بس از آنکه عربی‌دانان با منطق یونانی، که زادگاه‌آن دستور زبان یونانی است، آشنا شدند.

ذات و عرض در کاخی از نظم. درک خاصی از اصلی و فرعی، بود و نمود، پیشین و بسین و حقیقت و تاریخ را می‌طلبدکه با نصّ متنتهای کانونی دینی سازگار نیست. چنبه مهمی از نظم فکر سنتی‌دینی جایگاه علم و تربیت پویژه در آن بازمی‌گردد. در تعلیم و تربیت باید به دانسته انتظام بخشید. نخست مقدمات راگفت، پس آنگاه وارد مبحث شد. موضوعهای میانی را شرح داد و سپس بحث را به سطح عالی کشاند. آموزه‌های منتقل‌شده در دوره ابلاغ دین این نظم آموزشی را نداشتند. بسانرا است‌که می‌بینیم در مدرسه‌ها و در جریان رفه‌نسازی‌ها و ستیزهای فرقه‌ای به آنها نظم می‌دهند و به این منظور از تجربه تاریخی بهره می‌گیرند. بنابر این می‌توان این حکم را دادکه هر کتاب تعلیمی دینی با نوعی تحریف آموزه‌های نخستین همراه است. شاهد مهمی که برای توضیح پذیر است و در آن مقاوت از نظم می‌توان آورد، شیوه فصل‌بندی کتاب است. کتاب را می‌توان به ترتیب تاریخی نوشتن فصلهای آن انتظام داد یا با نظر به موضوعهای مطرح در آن. آنچه رخ داده، اما سطح درکی بس ابتدایی از نظم را می‌رساند.

در آموزه‌های نخستین مکتوب‌شده، نظمی پذیرنده، تاث و عرض وجود ندارد. مفهومها مشخص‌اند. درجه انتزاع در آنان به هیچ روز از سطح ادراک روزمره فراتر نمی‌روند. موضوع در مفهوم آندیشی‌آموزشی وجود ندارد، آن چه هست بیان حالت است و شرح حداثه و فرمان. گزاره‌ها هنتزار درهم گره، خورده‌اند، پس و پیش می‌شوند، یکدیگر را تقویت، تضعیف یا حتی نسخ می‌کنند. تکرار می‌شوند، بی‌دلیل به هم پیوند می‌خورند و بی‌دلیل از هم می‌گسلند. از دیدگاه دینی تنها یک چیز است‌که آنها را به آن صورتی‌که هست درآورده، آن چیز خواست و قدرت الهی است. منطق را در اینجا به تیوری انتظام‌بخش تبدیل کردن کفر است. این سخن کشف تازه‌ای نیست. در سنت فکری خطه فرهنگی ما مدام مضمون این اندیشه بیان شده است. کسانی‌که خواهان شستن دفتر شده‌اند تا همه‌رس در سگبردگان نخستین دین شوند، به این موضوع پی برده بوده‌اند.

مفهومها و گزاره‌های آنچه‌که به نام کتاب و سنت اساس دین را می‌سازند، از مرتبه‌مندی منطقی پیروی نمی‌کنند. انتظام دادن‌به آنها به ناچار حذف یا کمرنگ کردن پاره‌هایی از آنها را به دنبال می‌آورد. از این نظر بهترین شیوه را در معرفی‌کلیت دین محمدباقر مجلسی در بحارالانوار به کار بسته است. او حدیث از پس حدیث آورده است و چندان نگران نظم نشمردن به آنها نیست. در این کتاب همه چیز ناسی است. همه چیز اصلی است. اگر کسی مملا تجویزهای طبی آن را نادیده گیرد، دین را ناسنور کرده؛ تا از آن چیزی بسازد به باب طبع متجددان. ابزرینان ما اگر زبان دینی باشد، پاسخ ایراده‌ای کفرآمیز متجددان را این گونه می‌دهیم: شما نمی‌توانید از حکمت خُمیله این تجویزها سر درآورید! اگر به علتی خود غرب، شوید و شک کنید، سر از چهنم درخواهید آورد!

استدلال تُمب دینی فقط به این گونه است: اگر نخدیزی گرفتار عقوبت خواهی شد! این نکته کسانونی منطق ایمانی در زیر قشری از مفهومها و گزاره‌های منطق یونانی پنهان شده است. کدانی است آندکی مقاومت‌کنیم تا پوشش تزیینی کنار زده شود و ایمان برهان قاطع خود را ببینید.

دگرنمایی دین از همان بسدو ورود علمهای غیر عربی به حیطه جهان‌بینی عرب آغاز شده است. نائینندان بزرگترین تحریف‌کنندگان دین بوده‌اند، چون خواسته‌اند پویش و شور و خودانگیختگی ایمانی را در قالب اصل و درنگ علمی بپرنزند. عرضه دین به قومهایی متمدن‌تر از بسادیه‌نشینان ایجاب می‌کرد، است‌که چهره آن را بیارایند. کافی است کتابهایی راکه در دو قرن نخست نگاشته شده‌اند و هنوز رنگ و بوی دوره آغاز را دارند با کتابهای بعدی مقایسه کنیم، تا دریابیم تحریف تا چه حد پیش رفته است. موج دوم تحریف در دوره شکل‌گیری مذهبها و فرقه‌ها به پسا می‌خیزد، حدیث می‌سازند و تفسیرهای باب طبع خود را رواج می‌دهند. با عصر جدید دوره سوم تحریف آغاز می‌شود و آن تحریف دین است بسدان سان‌که متجددان به باصطلاح غربی‌زدگان را خوش آید. در این دوره است‌که گفتمان متاثر از علم و انسان‌باوری را ابزرینان قرار می‌دهند و از آن دیدگاه دربباره دین داوری می‌کنند. تحریف‌کنندگان اصلی در این دوره روشنفکران دینی هستند. نکته کانونی در کل اثرهایی که اینان نگاشته‌اند، واکاستن دین به چیزی بس انتزاعی به نام ذات، معنا، پیام و همانندهای اینها و حرکت از این ادراک انتزاعی، که در آن گاه، فرق میان پیامبر و امام یا فیلسوفان عصر روشنگری از میان می‌رود، به سوی موضوعهای جدید است. با این شگرد دین چیزهایی راکه دستاورد روشنگری بوده است به رسمیت می‌شناسد. شادمانی از این که حقوق بشر را برمی‌شناسد، تمایدباعث آن شودکه بر ساتسور بزرگ متجددمآبانه چشم بپوشیم.

برق تجدد چشم همه را زده است. حتی علمای حوزوی بعنوان میراثداران اصلی سنت دینی ملاحظه الزامها و تحمیلهای تجدد را می‌کنند. توصیه به عملیاندوزی و پیشرفت تکنولوژیک و صدنیت قانونمند تسلیم شدن به‌کفر است. وجود موازی حوزه و دانشگاه به معنای التقاط است. حتی وجود مطلب و بیمارستان از التقاط خبر می‌دهد چون پزشکی جدید بر درکی از پیکر انسانی استوار است که با ادراک دینی نمی‌خواند. پیکر انسانی را سازه‌ای در نظر می‌گیرند که با سازوکارهای طبیعی توضیح‌پذیر است و در آن هیچ اثری از موهبت الهی نیست. از چیزی که مظهر موهبت نباشد، نمی‌توان موهبتی را گرفت. بنابر این نمی‌توان این پیکر را تصاص‌کرد تا نماد عقوبت باشد. پس همزمان با اعلام شکل قانونی یافتن احکام تصاص می‌بایست همه درمانگاه‌ها را می‌بستند و نیز دانشکده‌های حقوق را. روانشناسی جدید را نیز می‌بایست ممنوع می‌کردند. ورزش نیز می‌بایست ممنوع می‌شد چون ورزش در معنای صدرن آن پر درکی بس غیر دینی از بدن انسانی استوار است. طبیعی است‌که همزمان حکم اصلی دین درباره زنان نیز می‌بایست اجرا می‌شد. چنین نکردند و این همه نشان‌دهنده التقاط است و تسلیم شدن‌به مدرنیّت.

طبیعت دینی مثالی است‌که سروش در مورد آنچه در دین عرضی است زده است (ص. ۶۶). او نیک می‌داندکه طب مدرن طب دینی را کنار گذاشته است. او از دیدگاه طب مدرن‌به طب دینی می‌نگرد و حکم‌به حذف آن می‌دهد و از این شگرد عادت‌شده در توجیه این کنارگذاری بهره، می‌گیردکه اعلام کند انتصاب حکمهای پزشکی به مقدسان نسبتی مشکوک است. این یعنی دایره زبان دینی را به نفع زبان تجدد محدود کردن. ببینیم این محدودیت را تاکجا می‌توان پیش برد: همه حکمهای پزشکی و شیمی‌پزشکی و افزون‌بر آن همه حکمهای کیهان‌شناختی دیگر راکه بسا دانش امروزین منافات آشکاری دارند با خط قرمز مشخص می‌کنیم و می‌گوییم:

۱ ـ همه این حکمها باطل هستند و باید به انتساب آنها به مرجعهای صدور حکمهای دینی شک‌کرد.

۲ ـ به راویانی که آنها را برگشته یا برنگاشته‌اند باید به دیده شک نگریست.

۳ ـ عقل محتاط حکم می‌کندکه کل کارکرد ایشان مشکوک تلقی شود.

۴ ـ دست‌کم دیگر نمی‌توان برای اثبات سندیت یک حکم به آن رجالی استنادکرد‌که حتی یک حکم مشکوک نقل کرده‌اند.

۵ ـ کتابهایی که از این رجال نقل کرده‌اند، موثق محسوب نمی‌آیند. با این حساب دیگر چیز چندانی از دین باقی نمی‌ماند. امتحان‌کنید تا دریابید.

آزمونی دیگر: سروش معتقد است جمایگاهی‌که زبان غریبی در دین اسلام دارد، امری عارضی است. این سخن منافات دارد با مجموعه روایتهایی‌که درباره قدسیت این زبان داریم و مثلا این‌که در آن جهان همه به این زبان سخن می‌گویند. کنار گذاشتن این روایت‌ها یعنی از اصالت انداختن آنچه‌که به‌به اسلام تشخص بخشیده است. دینی‌که جنبه‌های اصلی شخصیت‌سازش را بگیرند و آن را به چیزی انتزاعی واکاهند، آیینی است‌که عقل بشری نیز می‌تواند آن را جعل کند. و میان دیداران توافق است که عقل بشری قادر به این‌کار نیست.

زبان دینی را زبان مجموعه راویان، راویان آسمان و راویان زبان دینی آسمانی، ساخته است. دین یعنی این زبان. این زبان تا پیش از عصر جدید لغت‌نامه‌ها و دایرةالمعارف‌های خود را نوشته است. لغت‌نامه‌های جدیدکه متاثر از زبان‌های غیر دینی هستند قلمداللغه دینی را از اعتبار می‌اندازند و زبان دینی را ناسنور می‌کنند.

بحث در سطح زبان متعارف

لازمه بحث منطقی صادق در محدوده فرسخنی علمی نیست. در چایی دیگر نیز می‌توان چنین بحثی را پیش برد: در چارچوب زبان متعارف، بحث بالا را به این عرصه می‌کشانیم.

در پهنه این زبان ابهامها فراوانند. این اما صانع جدی خودروزی خواند. نکته عقل سلیم همین زبان متعارف است. اگر در این زبان بگوییم اکنون روز است، عقل سلیم از آن پرداشت صحیتی می‌کند و وضعیتی فرین با شماهنگام را انتظار نمی‌کشد. به همین سان اگر گفته شود این متن روشن است، از آن این برداشت را می‌کندکه متن به زبان متعارف نوشته شده و درک معنای آن توانایی خارق‌العاده‌ای را نمی‌طلبد. همچنین اگر حال مشتی بدبخت و بینوا از دریابد، از این دم نمی‌زندکه آنان سعادتمند هستند. اگر برانگیخته نباشیم، شمشیر بالای سرمان نباشد. نخواهیم کسی را فریب دهیم و از توانایی کینه‌های برای کاربست روشن مفهومها و تقریر پی‌ابهام گزاره‌ها بهره‌ور باشیم، می‌توانیم در چارچوب زبان روزمره نیز هنجارهای منطقی را به کار بندیم و خودروزی‌ای همپا و همسنای خودروزی دینی داشته باشیم.

دوگزاره اصلی دینی را در پرتو منطق زبان متعارف و به سخن دیگر عقل سلیم بررسی می‌کنیم: ۱ ـ پیام دین روشن است. ۲ ـ دین برای سعادت‌بشر آمده است. در زبان دینی روشن بودن پیام دین با میین‌بودن آن بیان می‌شود. کتاب دین مبین است، یعنی قلمروای خواص و برگزیده‌ها نیامده است. دین به صورتی روشن پیام می‌دهدکه سعادت‌بشر را تضمین می‌کند.

از این گزاره‌های روشن نتیجه‌های بس روشنی می‌توان گرفت اگر نخواهیم در مفهومهای روشنی و سعادت دستکاری کنیم و معنای صغموشی در آنها بگنجانیم. سلامت عقل ما را از این کار برحذر می‌دارد. عقل سلیم حکم می‌کندکه نظریه‌هایی راکه تاریخ دین را تاریخ سوءتفاهم‌های پیاپی معرفی می‌کنند، باطل نانیم. این نمی‌شودکه دین مبین باشد و سعادت آدمیان را بشارت دهد، اما در تمام طول زندگی تاریخیش بیشترین مردمان آن را تقهمند و در بدبختی به سر برند. بنابر این سروش حق دارد‌که بگوید: «روح یا ثات برهنه تداریم. ذاتها همواره خود را در جامه‌ای از جامه‌ها و چهره‌ای از چهره‌ها عرضه می‌کنند» (ص. ۳۱). اما روا نیست در هنگام بحث‌بر سر دین جامه‌ها و چهره‌های آن را آنچنان معرفی کند‌که گویا در این چهاردوره دین مقنع تجلی ذات دین شده‌اند. خودش خوب است. اما اظرافیتش بد هستند. چنین ادعایی‌که به صورت اسلام‌به ذات خود نداره عیبی، هر عیب‌که هست از مسلمانی ماست نیز بیان می‌شود. تفلیل چهاردوره دین مسلمانی به مجموعه‌ای از انحرافها و بدفهمی‌هاست. اگر فقط عده‌ای معدود و در طول این مدت دیندار واقعی بدانیم، باز گزاره‌های بالا را نقض کرده‌ایم. نظریه ذات خوب ـ اعراض بد یا اسلام خوب ـ مسلمانان بد نظریه تازه‌ای نیست. روایتهای مختلفی از آن عرضه شده‌که از جمله آنها بیان این دیدگاه‌به صورت این ادعای مشهور است‌که غربی‌ها پیشرفت کردند چون‌کتاب آسمانی مسلمانان را با دقت خواندند و از آن فیزیک و شیمی درآوردند. اما مسلمانان خود در فهم‌کتابشان واماندند.

هرمنوتیک شایسته

گرایش چپ، در میان روشنفکران دینی مبهم‌کردن ذات دین است. هر چه‌بر اثر تجربه مستقیم‌بر آگاهی به ذات و کارکرد دین افزوده می‌شود، ایشان در این جهت بیشتر تلاش می‌کنند و بویژه برای انکار این واقعیت ساده سخت می‌کوشند‌که برای شناخت دین باید گفتار و کردار آنانی را ملاک قرار دادکه سخنگویان اصلی در زبان دینی هستند.

سخنگوی سروش برای رازآلودکردن ذات دین تفکیک میان ذات دین و معرفت دینی انسانی است. او این دومی را عارضی، گذرا، متاثر از ایام و دستخوش خطا می‌داند. وی در مقاله‌ای به نام تفسیر متین متن آنچه را که در بحث بر سر ذاتی و عرضی در دین پیاده‌ریزی کرد، با نظریه تفکیک بالا به این صورت تقریر می‌کند:

۱ ـ دین بایه عبارت دیگر وحی صامت است.

۲ ـ علم دین نسبی است. یعنی تسابع پیش‌فرض‌هاست.

۳ ـ علم دین عصری است. زیرا پیش‌فرض‌ها عصری‌اند.

۴ ـ دین منزل می‌تواند در نفس‌الامر صادق و فارغ از تناقض باشد. اما علم دین لزوما چنین نیست.

۵ ـ دین می‌تواند کامل یا جامع باشد. اما علم دین چنین نیست.

۶ ـ دین، الهی است. اما تفسیر دین کاملا بشری و این‌جهانی است (۳۰۴).

مابعدالطبیعه‌ای‌که در پس این تفکیک و تشریح عمل می‌کند. مابعدالطبیعه افلاطونی‌ای است‌که پیشتر با آن آشنا شدیم: ذات دین لوحی است محفوظ در عالم مثالی، سایه آن چیزی است‌به نام معرفت دینی زمینی: آن یکی همواره پاک و پیراسته است این یکی اما آغشته‌به خود و بد انسانی است. چنین نظری را شاید تا حدی بتوان در عالم مسیحیت پذیرفت. می‌گوییم تا حدی چون در آن عالم نیز الهیات صدرن مبتنی بر ساتسور و تحریف تاریخ است. در جهان مسیحی این اندیشه‌ها از هرمنوتیک فلسفی و ادبی به الهیات راه یافته و از آن رو تا حدی موجه جلوه می‌کنند‌که ۱ ـ کتاب کانونی مسیحی‌آن‌کتابی است‌که‌بیشتر از تمثیل و موعظه تشکیل شده و حکم یکی‌گزاره‌های آشکارا اجتماعگر یا فراخوانده‌به اجتماعگری در آن‌کمتر به چشم می‌خورد. ۲ ـ مسیحیت چیزی همتای سنت در میان مسلمانان ندارد. از این رو انتساب مستقیم هرمنوتیک همخوان‌شده با مسیحیت و کاربست آن در فهم اسلام تحریف‌کننده است. دلیلهای اصلی این برنهشت از این قرارند:

دینی که خود را مبین توصیف می‌کند، «صامت» نیست. کتاب کانونی این دین به راستی مبین است چون در آن دستورهای آشکاری داده شده‌که بر دو توعند: آنهایی‌که هنجار هستند و بدون هر گونه قید زمانی و مکانی برنهشته شده‌اند و آنهایی‌که دستورهای موضعی هستند. ما تا حدودی بر موقعیت پراگماتیک این دستورها آگاهیم کتابهای تفسیری به تفصیل آنها را شرح داده‌اند. حتی اگر این آگاهی یقینی نباشد، سوءتفاهمی ایجاد نمی‌شود. در کتاب گزاره‌ها نانتهاجگر یعنی صرفا گزارنده‌ای نیز آمده‌اندکه فرض می‌کنیم‌به تمامی مرموز وبسته باشند و هرکسی از ظن خود برباشتی از آنها کند. باز رکن اصلی کتاب‌که حاوی گزاره‌های آشکارا اجتماعگر است‌به روی ما گشوده می‌ماند. چیزی دیگر‌به ما در فهم پویژه گزاره‌های اجتماعگر درست مطابق با نیت شارع کمک نمی‌کند و آن همانناست است. به ما در حدیثهاکه حادثه بوده‌اند و حادثه‌ها از شدادند. اگر داده شده است. به ما گفته‌اند چنین کنیم. در موقعیت‌های پراگماتیکی‌که امکان بازسازی آنها مهیاست. واکنشهایی نشان داده شده، و گزارشهایی از مجموعه این واکنشهایه‌ما انتقال داده شده‌اند. اگر دین را به ابزاری پیچیده، تشبیه کنیم، سخن سروش این می‌شودکه در جعبه این ابزار یک دفترچه راهنما نگذاشته‌اند و این باعث شده‌که در هر زمانی این گونه یا آن گونه از آن بهره ببرند. من در مقابل معتقدم‌که چنین نیست زیرا. ۱ ـ بخشهای اصلی این دستگاه، خودکار هستند و ۲ ـ به نحو تورم‌واری با آن دفتر و دفترچه راهنما همراه شده است و ۳ ـ به دفترچه راهنما اکتفا نشده و مربی یا مربیانی تو زیرا دستگاه، همراه شده‌اند تا ما درنگریم از آن چگونه باید استفاده‌کرد.

دستگاه دین را از آن رو خودکار می‌نامیم‌که بنیادی‌ترین گزاره، آن، که گزاره‌های دیگر عمدتا روایتهای مشخص آن هستند، خودکارانه واقعیت تاریخی را تغییر می‌دهد. این گزاره، چنین است: ایمان آورید و به بایستگی‌های آگر دن پگماریـد. جمله ایمان می‌آورم جمله‌ای است اجتماعگر. این جمله بیان حالت نیست، یک کنش است. کنشی‌که پیامد دارد. پس از آن من باید به تعهد خود عمل کنم و همه الزامهای آن تعهد را بپذیرم. جهان با این جمله به دو بخش مومنان و کافران تقسیم می‌شود و این تقسیم‌بندی پیامدهای شناخته‌شده‌ای دارد. از پیامدها نیز پیامدهایی برمی‌خیزند و سلسله‌ای شکل می‌گیرد آن سرش ناپیدا. گفتن این‌که دین صامت است‌به معنای نادیدن اجتماعگری گزاره‌های دینی و پیامدهندی آنهاست.

بر این قرار ابزار اصلی فهم دین تاریخ است‌نه هرمنوتیک ادبی و فلسفی. تاریخی می‌خواهیم‌که از فراخوان نخستین بیاغازد و تا امروز پیش بیاید. آنچه در این تاریخ بعنوان سکوت ثبت می‌شود علامتهای تایید و نف